

در باره "مشی سیاسی" و "کار توده ای"

بیزن جزنی

نگارش در زندان رژیم پهلوی، بهار سال ۱۳۵۲

مقدمه

بدون تئوری انقلابی، جنبش انقلابی نیز نمیتواند وجود داشته باشد. " - " چه باید کرد"، ۱۹۰۲، لنین

اینبار نیز اپورتونیسیم، مثل همیشه در سنگری از عبارات و نقل و قول های عام دستچین شده، پناه گرفته، جنبش انقلابی را مورد حمله قرار داده است. ظاهراً انگیزه این حملات، "رسالتی" است که اپورتونیستها در قبال طبقه کارگر و ایدئولوژی آن، بعهدہ دارند. [ولی] از نظر ما واقعیت این است، که مبارزه [ایدئولوژیک] در درون جنبش [انقلابی]، اجتناب ناپذیر است.

مارکسیسم-لنینیسم می آموزد، که مبارزه علیه دشمن خلق و طبقه، از مبارزه همه جانبه بر ضد اپورتونیسیم در درون جنبش انقلابی طبقه کارگر، جدائی ناپذیر است. فقط در پرتو چنین مبارزاتی است، که جریانهای پیشرو طبقه کارگر رشد کرده، به [موقعیت] پیشاهنگ انقلابی واحد طبقه کارگر دست می یابند، و موفق میشوند، هژمونی [۱] طبقه کارگر را در انقلاب [دموکراتیک نوین] تأمین کنند. *۱ مبارزه اصولی با اپورتونیسیم، باید از ابتداء تا انتها، مانند هر مبارزه دیگری، بدون انحراف و اشتباه انجام یابد. این مبارزه، از شناخت علمی اپورتونیسیم آغاز شده، و تا ریشه کردن آن ادامه می یابد.

مبارزه ایدئولوژیک با اپورتونیسیم، بصورت آموزش تئوریک [مارکسیستی-لنینیستی]، و بحث و پاسخگویی به [نظرات مخالفان] آن در صفوف جنبش [انقلابی]، ظاهر میشود. ولی سرانجام در پراتیک انقلابی است، که با پیروزی [عملی] مشی انقلابی بر مشی های انحرافی، اپورتونیسیم تسلیم میگردد. براساس همین اصل است، که میگوئیم، مبارزه انقلابی بر ضد دشمن براساس استراتژی و تاکتیک صحیح، [خود در همان حال] مهمترین عامل پیروزی بر اپورتونیسیم [هم] است. [۲]

اپورتونیسیم- که در فارسی آن را فرصت طلبی ترجمه کرده اند-، نفوذ ایدئولوژیک بورژوازی و گرایشهای خرده بورژوائی در جنبش انقلابی طبقه کارگر است. [۳] اپورتونیسیم، اساساً با دو سیمای رویزیونیسم [۴] و دگماتیسم [۵] ظاهر شده، در تمام زمینه ها، خصوصیات خود را آشکار میسازد. معذالک، نتیجه نهایی [عملکرد] این انحرافات به صورت انحراف عمده در شناخت شرایط مبارزه، و انحراف در مشی و پراتیک، تجسم می یابد. به این ترتیب، مبارزه با اپورتونیسیم، مبارزه ای است در راه بسیج و سازماندهی نیروهای انقلاب در جهت [پیروزی] مشی انقلابی. نتیجه اصولی چنین مبارزه ای، تصفیه ایدئولوژی طبقه کارگر، حفظ و صیانت روح انقلابی آن، به کرسی نشاندن مشی انقلابی، منفرد کردن جریانهای غیرانقلابی، و هدایت نیروهای مبارز در جهت مشی انقلابی است.

ما در اینجا نمیخواهیم به تاخت و تازهای رادیویی فسیلهای مهاجر [علیه جنبش مسلحانه]، که حسرت دوری از وطن (نوستالژی)، آخرین بقایای عشق به مردم را در روحشان نابود ساخته است، پاسخ گوئیم. این مدعیان رهبری خلق و طبقه کارگر، سالها است، کوله باری از اشتباهات فاجعه آمیز، همراه با عنوان مسخ شده "حزب برادر" را بدوش میکشند. امروز دیگر چهره آنها بخوبی شناخته شده است، و نیازی به افشاء ماهیت آنها نیست. [۶]

در حال حاضر جریانهای مارکسیست-لنینیست دیگری (بخصوص در خارج از کشور) وجود دارند، که شناخت نادرستی از شرایط اجتماعی و اقتصادی ایران داشته، شرایط و موقعیت مبارزه را بدرستی درک نکرده، و در نتیجه، از مشی نادرستی دفاع میکنند. متأسفانه اغلب این جریانها، تماس خود را با زندگی در جامعه از دست داده اند، و به سبب دور ماندن از واقعیتهای اجتماعی و مبارزاتی، به سوپژکتیویسم دچار شده اند. [۷] بسیاری از رفقا که در این جریانها رشد کرده اند، تصور میکنند، با اتکاء به مطالعات تئوریک خود و با استناد به شناختی ناقص از پروسه های عینی، میتوانند برای جنبش، خط و مشی تعیین کنند. راه حل هایی که این رفقا در مقابل جنبش ارائه میدهند، اساساً محدود به مشی هایی است، که قبلاً در جامعه دیگری، با موفقیت پیاده شده اند. از آنجا که شرایط

اجتماعی و سیاسی هر جامعه با دیگری متفاوت است، از آنجا که پروسه های عینی جهان، دائماً در حال رشد و دگرگونی تکاملی است، این نحوه تعیین مشی [مبارزه]، ما را به عقب ماندگی دائمی از واقعیت و تاریخ محکوم میسازد. **مشی درست و انقلابی، حاصل شناخت دقیق ویژه گیهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی هر جامعه، و انطباق اصول عام تئوری انقلابی و تجارب بدست آمده در دیگر انقلابها، با این ویژه گیها است. چنین مشی ای، الزاماً ویژه گیهای عمده ای در هر کشور خواهد داشت. فقط در یک پروسه مبارزاتی است، که این ویژه گیها شناخته شده، و جنبش، به راه حل خاص خود دست می یابد.**

از همه بدتر، برخی از رفقا میخواهند، از "دور"، جنبش [انقلابی] را سازماندهی کنند، و مشی خود را همراه جزئیات فنی مبارزه، به جریانهای داخلی توصیه میکنند. گاهی این رهبری از "دور"، از حدود نشریات درون جنبش گذشته و به سازماندهی "رادیویی" میرسد. این رفقا فراموش میکنند، که مهمترین وظیفه شان در خارج چیست. این رفقا از امکانات خود، بنحو نادرستی استفاده میکنند. به نظر ما مهمترین وظایف این جریانها، انتشار اخبار جنبش، تکثیر نشریات داخلی و مبارزه یکپارچه بر ضد ترور رژیم است.

رفیق علی اکبر صفایی فراهانی، [۸] خطر انحراف از این وظایف را در جریانهای خارج از کشور احساس کرده، میگوید: این جریانها، باید "از امکانات خود در سازمان دادن به یک مبارزه تبلیغاتی و افشاءگری، و حمایت از جنبش انقلابی، استفاده کنند. برای کمک به سازمانها و گروههای انقلابی، امکانات مالی فراهم کرده، در تهیه و تدارک پایگاههای سیاسی و نظامی برای این جنبش، همکاری کنند. با نضج نسبی جنبش، برنامه های خود را به برنامه های جنبش انقلابی نزدیک کرده، تریبونهای خود را، در اختیار جنبش انقلابی بگذارند. در غیر اینصورت، این سازمانها، نه فقط وظایف حداکثر خود را انجام نداده اند، بلکه، سنگ راه انقلاب شده اند" *۲

بنظر ما، جریانهای خارج از کشور برای یکبار و همیشه، باید بپذیرند، که سرنوشت جنبش [انقلابی] و مشی آن، در داخل و توسط جریانهای مبارز داخلی، تعیین میگردد؛ در گذشته چنین بوده و در آینده هم، جز این نخواهد بود. جریانهای خارجی، بشرطی میتوانند نقش مثبت داشته باشند، که خود را با جنبش [انقلابی] داخلی همراه سازند، و مستقیماً از آن الهام بگیرند. و الا، کوششهای آنها نتیجه معکوس داده، و نیروهایی را از جنبش باز می ستانند، و جنبش را از دست یافتن به امکاناتی، محروم میسازند. این نیروها و امکانات بخصوص در مراحل ابتدایی، برای جنبش و برای خلق ما، ارزش ویژه ای دارند.

جریانهای مارکسیستی- لنینیستی، که مشی مسلحانه را استراتژی و تاکتیک خود قرار داده اند، از هر انتقاد رقیفانه و سازنده ای، در راه برطرف کردن نارسائی های جنبش مسلحانه، و در راه رسیدن به کاملترین برنامه استراتژیک و تاکتیکی استقبال میکنند، و آن را لازمه مبارزه صادقانه، و پرهیز از دگماتیسم و سکتاریسم میدانند. معذالک، خود را موظف میدانند، با گشوده شدن بیراهه ها در مقابل راه درست، مبارزه کنند.

چریکهای فدایی خلق بمثابه بخشی از پیشاهنگ طبقه کارگر، نمیتوانند تجارب گذشته جنبش کارگری [سوسیالیستی] و جنبش رهایی بخش [ضداستعماری] را نادیده گرفته، در مقابل تکرار اشتباهات و انحرافهای گذشته، بیطرف بمانند. مبارزه در راه تثبیت مشی انقلابی و دست یافتن به [موقعیت] پیشاهنگ انقلابی طبقه کارگر ایجاب میکند، که مبارزه [نظری] با اپورتونیسیم ادامه یافته، جنبه های مختلف انحراف [اپورتونیسیتی] در تئوری و پراتیک [جریانات مارکسیستی- لنینیستی] شناخته شده و اصلاح گردند.

نباید فراموش کرد، که علیرغم شرایط مساعد تاریخی [و جهانی] برای **هژمونی** طبقه کارگر در انقلاب، فقط بشرطی این هژمونی [بطور مشخص در ایران] تحقق می یابد، که جریانهای حاضر مارکسیست- لنینیست، بتوانند از یک استراتژی و تاکتیک صحیح و انقلابی [در شرایط کنونی] تبعیت کنند. رشد آتی این جریانها و رسالت تاریخی ای که در انقلاب [ایران] بعهده دارند، همه در گرو شناخت همه جانبه و صحیح شرایط مبارزه، و پراتیک بدون انحراف و خطای آنها است، **و الا، جریانهای دیگر [از طبقات دیگر]،**

رهبری جنبش [ضد استبدادی] را بدست خواهند گرفت، و خلق توان آن را خواهد پرداخت. [۹]

به این ترتیب وحدت جنبش انقلابی طبقه کارگر [۱۰]، وحدت نیروهای خلق در یک جبهه متحد با محتوای انقلاب دموکراتیک نوین، [۱۱] و سرنوشت این انقلاب، در گرو کوششها و مبارزات اصولی امروز ما، در راه رسیدن به خط مشی انقلابی، و تثبیت آن در سطح

جنبش است. از اینجا است، که مبارزه با اپورتونسیسم ضرورت واقعی و عینی پیدا کرده، [و عمل به این وظیفه] در مقابل هر فرد کمونیست قرار میگیرد. [۱۲]

پایان مقدمه

"مشی سیاسی" و "کار توده ای"

تا دیروز که جنبش [انقلابی] دچار رکود بود، و در جامعه حرکت سیاسی جدی ای بچشم نمیخورد، و اغلب جریانهای مارکسیست-لنینیست در داخل و خارج، دچار بی عملی شده بودند، کسی از "مشی سیاسی" گفتگو نمیکرد. گویی در برابر این جریانها، اساساً مسئله ای به عنوان "مشی" قرار نداشت. ولی امروز که جنبش مسلحانه توانسته است، در بین نیروهای بالفعل [مبارزه انقلابی]، و در سطح جنبش ترقی خواهانه حرکت ایجاد کرده، و جو سیاسی [مخالفت و اعتراض] را بطور نسبی در جامعه برقرار سازد، جریانهای خاموش دیروز، که فقط در پناه افشاء گری از رژیم کسب حیثیت میکردند، به فکر ارائه مشی افتاده، دم از "مشی سیاسی" زده، و جنبش [انقلابی] را به "کار توده ای" فرا میخوانند.

حالا دیگر میتوان گفت، جریانهای مدعی اند، که دو راه در مقابل جنبش قرار دارد: "راه سیاسی" و "راه مسلحانه". از مشی سیاسی، بنحوی صحبت میشود، که گویا، مشی تازه ای از وصول به انقلاب کشف شده است. بیائید آنچه را که زیر عنوان "مشی سیاسی" و "کار توده ای" بیان میشود، بطور همه جانبه بررسی کنیم.

اساس این مشی مبتنی است بر تبلیغ سیاسی، و کار توضیحی در میان کارگران و دیگر زحمتکشان، کار دهقانی [۱۳]، و کار سازمانی منظم بصورت ایجاد شبکه های مخفی در میان کارگران و روشنفکران. آشنایی ابتدائی با این تاکتیک ها و تفسیری که از آنها میشود، نشان میدهد، ما با همان روشهای فعالیت سیاسی سر و کار داریم، که طی دو دهه بطور پراکنده از جانب جریانهای مخفی در داخل، و جریانهای خارج از کشور، بدون اخذ هیچ نتیجه پایداری در پیش گرفته شده اند. این واقعیت را نمیتوان نادیده گرفت، که علیرغم گفتگو از تبلیغات سیاسی، و کار توده ای در میان زحمتکشان شهر و دهقانان، مدافعان مشی سیاسی، عملاً برنامه خود را به ایجاد محفلها و گروههای روشنفکرانه محدود ساخته اند، که جز فعالیت درون گروهی، آنها بصورت پرداختن به آموزش تئوریک صرف، کاری از پیش نبرده اند. واقعیت این است، که شرایط سیاسی و اجتماعی [ناشی از حکومت استبدادی]، این جریانها را وادار به قبول این محدودیت مرگ آور میسازد.

رفقایی که در خارج بسر میبرند، اغلب هنگامی که برای یک مبارزه واقعی، به داخل آمده خود را بخطر می اندازند، شناختشان از جامعه و شرایط مبارزه، نادرست از آب در می آید. صفایی فراهانی، در مورد این رفقا، بحق میگوید: "وقتی جسارت بخرج داده، در صدد تحقق افکارشان بر می آیند، با ناسازگاری محیط و عدم قابلیت انطباق تئوری با عمل روبرو شده، سرخورده میشوند، و به جای خود می نشینند." *۳ این عارضه، فقط اختصاص به رفقای خارج ندارد. جریانهای داخلی نیز، که شناخت درستی از واقعیتهای جامعه خود ندارند، با این مشکل اساسی، دست به گریبانند. صفائی [در ادامه جمله بالا] می افزاید: "این خطری نیست، که فقط روشنفکران خارج از کشور را تهدید میکند، بلکه هر روشنفکری را که از درک عمیق مسائل جامعه ما قصور ورزیده، و پایبند آموخته های [صرفاً] نظری خود باشد، با چنین سرخوردگی یاس آوری روبرو میسازد"

تا امروز، ما شاهد کوششها و فداکاریهای عده ای از رفقای خارج از کشور، برای پیاده کردن مشی خود در داخل بوده ایم. کسانی را سراغ داریم، که توانسته اند، حتی چند سال در میان مردم بسر ببرند، و حتی با روستائیان ارتباط عادی برقرار سازند. جریانهای را می شناسیم، که انرژی و پول هنگفتی را، در راه ایجاد پایگاههای دهقانی و نفوذ در میان کارگران هدر داده اند، و در این راه فداکاریهای چشمگیری نیز کرده اند، ولی حاصل همه اینها، چیزی در حدود صفر بوده است.

در وطن ما، هیچگونه امکانی برای مبارزه علنی و قانونی علیه رژیم [استبدادی حاکم، باقی] نمانده است. امکان تبلیغات سیاسی و تماس وسیع سیاسی با توده ها، وجود ندارد. مدتها است، که حتی لیبرال ترین مخالفان حکومت، از استفاده از تریبونهای عمومی مثل پارلمان، جراید و اجتماعات، محروم شده اند.

در شرایط اختناق شدید، در غیاب اتحادیه های کارگری راستین و در فقدان حزب مخفی طبقه کارگر، جنبشهای اقتصادی و حرکات خود انگیخته طبقه کارگر، زمینه ای برای رشد ندارند. بعید است، که عناصر مارکسیست-لنینیست، در چنین شرایطی اعتقاد داشته باشند، که میتوان از طریق کار توضیحی فردی در میان طبقه کارگر، چنین جنبشهایی را بوجود آورد. تجارب جنبش کارگری در جهان و در خود ایران، نشان میدهد، که ظهور و رشد این جنبشها، به حداقلی از رعایت آزادیهای [سیاسی و] اجتماعی از جانب رژیم [حاکم]، نیازمند است.

در دوره [حکومت دیکتاتوری] رضا شاه، علیرغم رشد [کمی] روز افزون طبقه کارگر، [ولی] جنبشهای خود انگیخته این طبقه پدید نیامدند، و حرکات پراکنده، مثل اعتصاب کارگران چاپخانه ها در سال ۱۳۰۷ و اعتصاب کارگران [صنایع] نفت در سال ۱۳۰۸، با سرکوبی رژیم و تشدید اختناق در دهه دوم حاکمیت سلطنت استبدادی، تحلیل رفتند. حال آنکه قبل از این دوره اختناق، جنبشهای عمومی بنحو فزاینده ای رشد میکردند، و پس از سقوط رضا شاه و [پایان] دیکتاتوری او نیز، در مدتی کوتاه، جنبش وسیع اقتصادی، که رنگ سیاسی نیز بخود گرفت، ظاهر شد. در فاصله ۱۲ سال، [یعنی] از شهریور ۱۳۲۰ تا مرداد ۱۳۳۲، با نوسانات شرایط سیاسی، جنبشهای خود انگیخته کارگری [نیز]، دچار شدت و ضعف شدند. این جنبشها، در سال ۱۳۲۵ به نقطه اوج خود رسیدند، و در سالهای ۱۳۲۷ و ۱۳۲۸، به سختی سقوط کرده، و مجدداً در دوره [نخست وزیری] محمد مصدق، بسرعت نضج گرفتند. ولی با سرکوبی جنبش ملی [از طریق کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲]، جنبشهای اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر نیز سرکوب شده، و جز حرکات پراکنده، اثری از آنها [باقی] نماند.

در روسیه طی دهه آخر قرن نوزدهم، جنبشهای خود انگیخته کارگری، از رشد چشمگیری برخوردار بودند. عناصر آگاه کارگر، که خود محصول این جنبشها بودند، بنوبه خود در آنها اثر گذاشته، جریانهای پیشرو کارگری را بوجود می آوردند.

در چین، جنبشهای کارگری از سال ۱۹۱۷ شکل گرفته، و در دوره [قدرت گیری حزب] "کومین تانگ" [۱۴] در شهرهای بزرگ جنوب چین (مثل شانگهای و تونکن)، به اوج خود رسیدند. حزب کمونیست چین، در سال ۱۹۲۱ توانست از شرایط دموکراتیک حکومت "کومین تانگ" برخوردار شود، و جنبش کارگری را رهبری کند.

تحلیل جنبشهای توده ای در ایران و در کشورهای دیگر، نشان میدهد، که کار وسیع سیاسی در میان توده ها، نیازمند اهرمهایی بمراتب بزرگتر از کار توضیحی فردی است، که از جانب محفلها و گروههای محدود، می بایست اعمال گردد. تاکنون هیچ گروه سیاسی مخفی نتوانسته است، از این طریق، جنبشهای اقتصادی قابل ملاحظه ای را بوجود آورده، نقش مؤثری را در حیات سیاسی جامعه و زندگی مردم، بازی کند. سبب این نارسایی، فقدان فداکاری در همه این محفلها و گروهها نبوده است. **علت، عدم درک درست شرایط اجتماعی و سیاسی، و نداشتن مشی مناسب با موقعیت جامعه است، که هرگونه کوششی در این زمینه را، از قبل، به شکست محکوم ساخته است.** باز تجربه نشان میدهد، که در پرتو امکانات ناچیزی که در سالهای ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۲ (در دوره نخست وزیری علی امینی) بوجود آمد [۱۵]، زمینه برای رشد جنبشهای خود انگیخته زحمتکشان شهر فراهم شد، و جریانهای سیاسی [چپ]، امکان دسترسی به این جنبشها را، ولو اندک، پیدا کردند.

مادامی که اختناق و قهر ضد خلقی [کنونی]، بشدت از جانب دستگاه حاکمه اعمال میگردد. مادامی که هیچ عامل بازدارنده ای، در مقابل این قهر ضدانقلابی وجود ندارد. [حتی] علیرغم رشد [کمی] فزاینده طبقه کارگر، که نشانه رشد عوامل عینی [مساعد برای مبارزات خود انگیخته] است، نباید انتظار رشد و گسترش جنبشهای خود انگیخته کارگران و زحمتکشان را داشته باشیم. در این شرایط، تماس محدود با عناصری از طبقه کارگر، و کار توضیحی پراکنده و فردی از جانب محفلهای روشنفکری در سطح کوچکی از افراد طبقه کارگر، بهیچ نتیجه ای در زمینه برپا کردن جنبشهای توده ای، نخواهد رسید. در این شرایط، عمل محفلها و گروهها، محدود به کار درون گروهی و جلب عناصر معدود کارگر به درون شبکه [روشنفکری] مخفی شده، معنای کار توده ای در میان کارگران، به چنین مفهوم ناچیزی [از زندگی محفلی جدا از توده کارگران] محدود میگردد.

ایجاد پایگاههای کارگری از جانب روشنفکران در میان طبقه کارگر، برای نفوذ [سیاسی] در این طبقه، با ناکامی [حتی] صریح تری روبرو میشود. تاکنون ما، شاهد کوششهایی در این زمینه نیز بوده ایم. همچنانکه در مورد دهقانان [چنین سابقه ای در روسیه وجود

داشت، امروز هم] روشنفکران با لباس مبدل به میان خلق میروند، و پدیده نارودونیسیم [۱۶] را، یکبار دیگر، در خاطره جنبش کارگری [امروز ایران] زنده میسازند. ما به این نحو کار دهقانی رسیده گی خواهیم کرد، ولی در مورد کارگران باید بگویم، که **روشنفکران در لباس مبدل [کارگری]، هرگز از جانب کارگران پذیرفته نخواهند شد.** این کوششها، حتی شناخت زنده ای از طبقه کارگر و خصلت مبارزاتی و روحیه انقلابی این طبقه، به روشنفکر نخواهند داد. زیرا خصوصیات ارزنده و انقلابی طبقه کارگر، نه در حالت خمود و سرکوفتگی این طبقه، بلکه در حالت رزمنده گی و تشکل و تهاجم آن، آشکار میگردد. در شرایط رکود جنبش کارگری، فقط عناصر پیشرو و آگاه طبقه کارگر هستند، که میتوانند، استعداد انقلابی طبقه کارگر، و صلاحیت عظیم این طبقه را در پیشاهنگی توده ها، در مقیاس کوچکی نمودار سازند. نتیجه این نحوه نفوذ [روشنفکرانه] در میان طبقه کارگر، اغلب بدبینی و بی اعتقادی به توده [در میان همان روشنفکران]، و روی گردان شدن [آنها] از مبارزه است. در مواردی نیز، این گونه تماس با طبقه کارگر، در [میان] روشنفکرانی که آگاهی ایدئولوژیک ناقصی دارند، باعث برداشت بورژوا لیبرال مابانه [از طبقه کارگر] شده، از دیدگاه انجمن های خیریه به طبقه فقیر، درمانده و رنجور کارگر مینگرند. همه این کوششها، از مبارزه جدی در راه آگاه ساختن طبقه کارگر، و نابود ساختن [قدرت] دشمن طبقاتی فاصله زیادی دارد، و بهره ای از مارکسیسم-لنینیسم نبرده است.

بدیهی است، جنبش انقلابی مسلحانه، از [فعالیت آگاهگرانه در میان] توده ها و طبقه کارگر غافل نیست. جنبش مسلحانه، در شرایطی که هیچ نیرویی قادر به ادامه مبارزه در زیر اختناق و ترور رژیم نیست، با دشمن طبقه کارگر و خلق، [رو در رو و قهرآمیز] درگیر میشود. در پرتو ضربات نظامی به سر دشمن، حالت خمود و نومیدی توده ها، [بتدریج] جای خود را به حالت اعتراض و حق طلبی میدهد. با ادامه حیات چریک و عملیات او، جو سیاسی [جامعه هم، دچار تغییر] میگردد.

چریک، بجای کار توضیحی فردی با کارگر، توده ها و در رأس آنها طبقه کارگر را، از طریق عملیات نظامی خود و کار توضیحی و تبلیغات عمومی [سیاسی] همراه این عملیات، به اعتراض بر ضد رژیم و مطالبه حقوق خود فرا میخواند. چریک در پراتیک انقلابی خود، با اهرمی قوی، که قابل مقایسه با تاکتیک سکتاریستی کار درون گروهی، و کار توضیحی فردی با عناصر معدود طبقه کارگر نیست، این طبقه و متحدان [دموکراتیک] آن را، به مبارزه فرا میخواند.

رفیق صفایی فراهانی [در این زمینه هم] میگوید: "**جنبش [مسلحانه] باید در برنامه های خود، صریحاً جامعه ای دموکراتیک و حاکمیت توده ها را نوید دهد، و با تعیین شعارهای زنده، به زندگی زحمتکشان توجه مخصوص مبذول دارد. لاکن فراموش نکنیم، که [تنها] طرح برنامه ها و شعارها، نمیتواند موجب برانگیختن جنبش [سیاسی] زحمتکشان شود. [بلکه] باید با درگیری مؤثر [پیشاهنگ انقلابی] با دستگاه [پلیسی] حاکم، امکان احیاء [علنی] جنبشهای سیاسی و صنفی کارگران و دیگر زحمتکشان را فراهم نمود.**"*۴

در عین حال، تکیه محوری بر تاکتیکهای نظامی، موجب بی اعتنایی به دیگر تاکتیکها نمی شود. فقط نباید فراموش کنیم، که کدام تاکتیکها اساسی هستند، و ادامه آنها، مبرمترین وظیفه ما را تشکیل میدهند. باز رفیق صفایی است که [در اینجا] میگوید: "تدارک انقلاب، از گامهای نخست [آن]، تدارک مسلحانه بوده، و راه قهرآمیز، محور و اساس مبارزات انقلابی ما خواهد بود. در عین حال در پیرامون چنین محوری، هیچ امکان مسالمت آمیزی را [هم]، نادیده نخواهیم گرفت."*۵

اهمیت محوری تاکتیکهای مسلحانه، در جنبه های زیر نهفته است:

اول، رشد و تکامل این تاکتیکها است، که نیروی انقلابی بزرگتر و سازمانیافته تری را، در مرحله بعدی مبارزه [نظیر قیام مسلحانه و یا جنگ توده ای]، در اختیار جنبش [انقلابی] قرار میدهد.

دوم، در صورتی که دشمن بتواند، خود را [به اصطلاح] از "شر" این تاکتیک نجات دهد، یعنی بتواند به حیات جنبش مسلحانه خاتمه دهد، سرکوبی مبارزات سیاسی و اقتصادی مردم، مثل همیشه، برایش کار ساده ای خواهد بود.

سوم، نیروی بسیج شده در جریانهای اقتصادی و سیاسی، می بایست در پروسه نظامی، یعنی از طریق جنبش انقلابی مسلحانه رشد یابد. [۱۷]

جنبش مسلحانه، به حرکات سیاسی روشنفکران و حرکات اقتصادی همه مردم، خاصه کارگران، بمثابه بخشی از کوششهای خلق در مبارزه با دشمن مینگرده. جنبش معتقد است، که هر کس میتواند بسهم خود در راه تدارک انقلاب و بسیج توده ها گام بردارد، بشرط اینکه به تاکتیکهای انحرافی و نارسای گذشته، که در صفحات قبل، سعی کردیم، خطا بودن آنها را بیان کنیم، دچار نشود.

باز در اینجا، نقل قولی از صفایی فراهانی می آوریم، تا روشن شود، که جنبش [مسلحانه]، چگونه از روزهای نخست، به این مسئله توجه جدی داشته است. صفایی با آگاهی به اینکه، همه نیروهای جنبش قادر نیستند، در مراحل ابتدائی (یعنی قبل از جنگ توده ای)، دست به مبارزه مسلحانه بزنند، و تازه در آن مرحله نیز، استفاده از تاکتیکهای سیاسی کاملاً منسوخ نمی شود، خطاب به نیروهایی که چنین امکانی را ندارند، میگوید: "آنها، میتوانند قسمتی دیگر از تدارک انقلاب را بدوش بگیرند. این افراد میتوانند، گروههای سیاسی-صنفي تشکیل دهند. این افراد باید تئوری انقلابی را مد نظر داشته باشند، و چرخهای گرداننده فعالیت‌های عمومی بشوند. این هسته ها میتوانند، فعالیت‌های صنفي و عمومی را در کارخانه ها، مدارس، دانشگاهها و دیگر صنوف دامن زده، و در جهت [سیاسی] خاص، بسود تدارک انقلاب به حرکت در آورند." در اینجا آشکار است، که منظور، تشکیل گروههای سیاسی و شبکه های ایزوله شده یاد شده در قبل نیست. منظور، جریانهای محدود و متشکلی هستند، که برای سازماندهی اعتراضهای مردم، در هر کجا، باید بوجود بیایند، و با درک ایدئولوژی انقلابی و نقش اساسی جنبش مسلحانه، [و خود] بمثابه مهمترین متحد و حامی آن، دست به فعالیت مؤثر بزنند. به این ترتیب، این فرض، که جنبش مسلحانه، مخالف هرگونه فعالیت متشکل جز فعالیت سیاسی- نظامی است، از اساس باطل و نادرست است. جنبش مسلحانه، امروز که قدم نخست را برداشته است، دقیقاً به قدم دوم فکر میکند.

گرچه هنوز زود است که بگوییم، مبارزه مسلحانه در سطح نقش [پیشگام جنبش عمومی] ترقی خواهانه تثبیت شده، و [امروز] باید بمرحله توده ای شدن داخل شویم، معذالک، باید از هم اکنون راه آینده و گامی را که در پیش داریم، با وضوح و دقت بیش از پیش بشناسیم. بهمین دلیل، چریکهای فدایی خلق، مسئله [ضرورت] توده ای شدن [جنبش مسلحانه] را، با اهمیت زیادی مورد بحث قرار داده اند. در اینجا ما فقط اکتفاء میکنیم به اینکه یادآور شویم، [که] جنبش مسلحانه برای بسیج توده ها برنامه مشخصی دارد. جنبش مسلحانه فقط به فکر حمایت توده ها از جنبش نیست، و خود را موظف می داند، از توده ها [در مبارزات روزمره]، بنحو فعال حمایت کند. این حمایت نخست جنبه سیاسی و معنوی دارد، و سپس تبدیل به حمایت مادی میشود. نخست ابراز همدردی و پشتیبانی و کار توضیحی مقارن [وقوع] جریانهای توده ای، که شکل اقتصادی و احیاناً سیاسی دارند بعمل می آید، و سپس سلاح و نیروی چریک، برای تأمین خواسته های روزمره توده ها بکار گرفته میشود. بتدریج نیروی چریک، تبدیل به ماشین سیاسی و نظامی توده ها بر علیه دشمن خواهد شد، و قهر ضدانقلابی رژیم را خنثی خواهد ساخت. در چنین شرایطی است، که طبقه کارگر به مبارزه اقتصادی و سیاسی روی می آورد، و پیشروترین عناصر آن در جنبش مسلحانه، نقش تاریخی خود را ایفاء خواهند کرد.

تاکتیک دیگری، که طرفداران مشی سیاسی و کار توده ای مطرح میکنند، کار دهقانی و رفتن به میان دهقانان و ایجاد پایگاههای دهقانی است. کسانی که باید این وظایف را انجام دهند، باز همان روشنفکران هستند، که باید بنحوی، خود را به میان دهقانان برسانند. این رفقا، می خواهند در شرایطی که جنبشهای خود انگیزته دهقانی وجود ندارند، بصورت منفرد و یا چند نفری، با لباس مبدل به میان دهقانان بروند، و آنان را آگاه سازند. اشتباههای اساسی این رفقا در این زمینه، بشرح زیر است:

(۱) شناخت این رفقا (که متأسفانه این بار نیز، اغلب در خارج از کشور به فعالیت سیاسی روی آورده اند، و وابسته به سازمانهای خارج از کشور هستند) از جامعه ایران، شناختی ذهنی و اشتباه است. این رفقا، نظام [اقتصادی- اجتماعی] حاکم را نظامی "نیمه فئودال- نیمه مستعمره" قلمداد میکنند، و در نتیجه، تضاد خلق با فئودالیسم و بخصوص تضاد دهقانان با فئودالها را، نیمی از تضاد عمده فعلی [جامعه ایران] می شناسند. نتیجه این شناخت، استراتژی و تاکتیک خاصی را موجب میشود. به این ترتیب، دهقانان نیروئی آماده برای انقلاب بشمار میروند، و مبرمترین وظیفه این رفقا، کار دهقانی و برانگیختن آنان بر ضد فئودالیسم است. متأسفانه، اغلب، اصلاح این دید ذهنی، در شرایط نامساعدی تحقق می یابد، در شرایطی، که دید ذهنی [فوق، در عمل] به شکست منجر شده است.

(۲) جریانهای مدافع [به اصطلاح] "کار دهقانی"، در این اشتباه اساسی هستند، که درک نمیکنند، تماس با دهقانان حتی در شرایط نیمه دموکراتیک، بطریق صرفاً سیاسی میسر نیست. هنگامی که جنبشها و زمینه های مساعد [مبارزات] دهقانی پیدا میشوند، این جنبشها،

بسرعت صورت طغیان و نافرمانی، و اعمال نوعی حاکمیت محدود در منطقه از جانب دهقانان را بخود میگیرند. دهقانان، امکان نمایش سیاسی، اعتصاب و مانند آن را ندارند.

شبکه های سیاسی در میان دهقانان، خیلی زود، شکل هسته های نظامی و کمیته های اداری منطقه را بخود میگیرند؛ و البته همه اینها در شرایطی است، که زمینه های مساعد بصورت جنبشهای خود انگیخته، بوجود آمده باشند. این رقفا توجه نمیکنند، که در گذشته که نظام فئودالی [هم] حاکمیت داشت، در کشور ما، جنبشهای خود انگیخته دهقانی، بندرت و در ابعاد و سطوح کوچکی روی دادند.

(۳) این رقفا توجه ندارند، که تماس وسیع سیاسی با دهقانان در شرایط نیمه دموکراتیک، عمدتاً از طریق زحمتکشان شهری میسر است. زحمتکشان شهر که از میان دهقانان برخاسته اند، و با روستا رابطه و بستگی طبیعی دارند، به راحتی میتوانند، از درون روی دهقانان اثر بگذارند، و افکار خود را به آنها منتقل سازند. دهقانان، به کارگران و ستمکشان دیگر شهر، در هر حال اعتماد دارند، ولی روشنفکران، فقط در یک پروسه نظامی است، که میتوانند با دهقانان همکاری کنند، و اعتماد آنها را بتدریج جلب کنند. در حال حاضر، که هرگونه تماس با روستا حتی از جانب کارگران، دقیقاً سوءظن رژیم و نماینده گان آن [در روستاها] را بر می انگیزد، و مراجعه عنصر روشنفکر به روستا بطریق قانونی، امری غیرممکن است، هیچ چیز، غیرواقعی تر از این نحوه کار دهقانی نیست. در چند سال گذشته، کسانی سعی کرده اند، از طریق کار در روستاها و یا در حول و حوش آنها، و خرید مزارع و ایجاد پایگاههای روستایی از این نوع، به میان دهقانان بروند. بیاد بیاوریم، انرژی زیادی را که در این راه به هدر رفته است. مزارع، [تأسیسات] دامپروری، مؤسسات و حرفه های دیگری، که اغلب میلیونها تومان نیز خرج داشته اند، تا امروز چه نتیجه ای داشته اند؟ از این گذشته، کدام تجربه [مبارزات] داخلی یا جهانی، بما چنین آموزشی داده است؟

در ایران، در جریان [قدرت گیری] فرقه دموکرات آذربایجان [طی سالهای ۱۳۲۴ تا ۱۳۲۵ شمسی]، جنبش دهقانی [نیرومندی] ظاهر شد، و بزودی شکل شورش [بخود] گرفت، و در نیروی "فدایی"، شکل نظامی خود را ظاهر ساخت. در گیلان، طی دوره اشغال آن توسط ارتش سرخ [در سال ۱۲۹۹ شمسی] و در محیط دموکراتیک، اتحادیه های دهقانی تشکیل شدند، و بزودی اداره اقتصادی چند منطقه را بدست گرفته، و آغاز به اعمال قدرت بر ضد ملاکین کردند. در هر دو مورد [بالا]، زمینه های مساعدی برای [ظهور و گسترش] جنبشهای خود انگیخته [دهقانی] وجود داشتند.

تجارب انقلابی چین، ویتنام و کوبا نشان میدهند، که جنبش انقلابی، نه از طریق نفوذ منفرد روشنفکران و خرید مزارع و مانند آنها به دهقانان نزدیک شده، بلکه جنبش، با چهره سیاسی- نظامی خود، با دهقانان ارتباط پیدا کرده است. بخصوص انقلاب چین، هیچ مستمسکی برای اعمال این تاکتیکهای نارودونیک بدست نمیدهد. در چین، حزب کمونیست [این کشور] پس از رشد ابتدایی در [میان کارگران] شهرها، و هنگامی که در جنگ ضد فئودالی با "توچون" ها شرکت کرده بود، به جنبشهای خود انگیخته "هونان" [۱۸] توجه کرد. مائو تسه تونگ [رهبر حزب کمونیست چین]، در برخورد با این جنبشهای خود انگیخته بود، که توجه حزب را به [اهمیت] مسئله دهقانان جلب کرد. معذالک، پس از کودتای چیان کای چک و در پروسه جنگ ضد ژاپنی، [این حزب] توانست، میلیونها دهقان را بسیج کند. واقعیتهای انکار ناپذیر نشان میدهند، که مدافعان کار دهقانی، از این تاکتیک خود، بیش از نفوذ [فردی و ناچیز] در [میان] کارگران، تاکنون نتیجه ای نگرفته اند، و هرگونه امیدی به [امکان و نتیجه بخش بودن] این نوع کار توده ای در میان دهقانان [در ایران]، بیجا و خیال پردازی است.

جنبش مسلحانه در مورد دهقانان اعتقاد دارد، که در حال حاضر در وطن ما، جنبشهای خود انگیخته دهقانی وجود ندارند. علیرغم [انجام] اصلاحات ارضی، الغای فئودالیسم و برنامه های [اصلاحی] رژیم برای روستاها، دهقانان [کشور، همچنان] قشرهای محرومی از اجتماع ما را تشکیل میدهند. این قشرها در حال حاضر آگاهی سیاسی ندارند، و فقر و محرومیت را همچون زحمتکشان شهری تحمل میکنند. جنبش مسلحانه انتظار دارد، که با ایجاد جو سیاسی [مخالفت و حق طلبی] در شهرها، و از طریق جنبش زحمتکشان شهری، روستا [نیز] از خمودی و نومیدی در آید. ولی جنبش مسلحانه، فقط از این طریق نیست، که به دهقانان، بمثابه نیروی عمده ای از انقلاب [دموکراتیک نوین کنونی] میپردازد.

جنبش از مرحله اول استراتژیک، میتواند به ایجاد واحد چریک جنگلی یا کوهستانی بپردازد. این واحدها، بطور کلی خصوصیات "کانون چریکی" را دارند، و [این از] ویژه گیهای استراتژیک و اجتماعی ایران، در تشکیل و فعالیت آنها بحساب می آید. در مرحله اول، سه اصل تحرک مداوم [چریک]، عدم اعتماد [او] به مردم محلی و هشیاری دائمی [واحد چریکی]، اساس مبارزه مسلحانه این هسته ها خواهد بود. با گسترش مبارزه مسلحانه در شهر، با آشکار شدن اعتراضهای توده ای در [میان] زحمتکشان شهری، و با ادامه حیات مبارزه چریک در منطقه روستایی، زمینه برای سربازگیری از دهقانان محروم و جلب حمایت دهقانان [به مبارزه مسلحانه] آماده میشود. نیروی [مسلح] بسیج شده در شهر، که نمیتواند از ابعاد محدودی در مبارزه چریک شهری بگذرد، به روستا و واحدهای چریک روستایی اعزام میشود، و مبارزه مسلحانه در روستا گسترش می یابد. در این مبارزه، ادامه حیات چریک و جنگ و گریز او، بمنزله شکست ناپذیری او بوده، و شرط تکامل مبارزه مسلحانه در منطقه روستایی، بشمار میرود. با روی آوری دهقانان به مبارزه مسلحانه، مبارزه در روستا نقش عمده پیدا کرده، جنبش مسلحانه را به مرحله نهایی خود، یعنی جنگ توده ای، وارد میسازد.

چنین است شمای کلی برنامه جنبش مسلحانه برای بسیج توده های دهقانان [در شرایط کنونی ایران].

اما ببینیم، مقصود [محافل مخالف مشی مسلحانه]، از کار سازمانی در میان کارگران و روشنفکران چیست؟

ظاهراً، موضوع بر سر ایجاد شبکه های مخفی سیاسی از عناصر کارگر و روشنفکر است. این شبکه ها [آنگونه که ادعا میشود]، باید اعضاء خود را تربیت مارکسیستی- لنینیستی کرده، و از آنها کادرهای با تجربه ای، برای گسترش جنبش کارگری بوجود آورند. همچنین، می بایست این شبکه ها رشد کرده، از ادغام آنها حزب طراز نوین طبقه کارگر بوجود آید. کار توده ای در میان کارگران، تبلیغات سیاسی [عمومی] و کار دهقانی، باید توسط این شبکه ها [مورد] بهره برداری [واقع] شده، و موجب رشد و گسترش آنها گردند. این ظاهر برنامه ها است، ولی در واقعیت، این برنامه درست همان چیزی است، که تعداد کثیری از گروههای سیاسی- مخفی، طی قریب بیست سال [اخیر در ایران] دنبال کرده اند، و نتایج عملی [منفی] آنها برای همه آشکار شده است. مهمترین نارسائی های این شبکه ها در جنبه های زیر نهفته است.

۱) این شبکه ها، مادامی میتوانند به زندگی خود ادامه دهند، که دخالتی در مبارزات سیاسی نکنند، و فقط به کار درون گروهی بپردازند. تماس این شبکه ها با محیط اطراف خود، از طریق افرادی معدود، که بصورت سمپاتیان با شبکه مربوط میشوند، برقرار میگردد. همانطور که قبلاً گفته شد، "کار توده ای" [واقعی] در این شبکه ها، روی کاغذ میماند، و یا در عمل شکست خورده، شبکه را نابود میسازد.

۲) محدود شدن کار سیاسی به کار صرفاً درون گروهی، پرداختن به تئوری صرف، و کند و کاو در متون کلاسیک مارکسیست- لنینیستی در یک مدت طولانی، باعث انحراف در شناخت جامعه شده، و اعضاء گروه را به سوژکتیویسم مبتلاء میسازد. در چنین شرایطی، امکان آموزش مارکسیستی- لنینیستی بنحوی که بتوان از آن در عمل بهره گرفت، غیرممکن است.

۳) از آنجا که اغلب این شبکه ها یا گروهها، اولین مرحله استراتژی خود را رسیدن به جامعیت حزبی و تشکیل حزب طبقه کارگر قرار میدهند، عملاً [نیز] فاقد یک برنامه مبارزاتی [مشخص] میشوند، و خرده کاری، آنها را [در خود] غرقه میسازد. این شبکه ها خود را موظف نمیدانند، که در غیاب "حزب"، یک برنامه استراتژیک و [برنامه ای] تاکتیکی داشته باشند. در نتیجه، شناخت اشتباه [آنها] از جامعه و شرایط مبارزه، هرگز در عمل، نارسایی خود را آشکار نساخته، و موجب تصحیح آن فراهم نمیکرد.

۵) بی عملی و شرائط اختناق اجازه نمیدهند، که این شبکه ها از مرزهای کمی محدودی بگذرند، و از طریق رشد کمی، به یک سازمان و نهایتاً به یک "حزب" تبدیل شوند. چنانچه در جریان ایجاد و رشد، این شبکه ها نابود نشوند، بر اثر بی عملی، از داخل، خود بخود به انحلال کشیده میشوند. جمله "می میرند تا مبادا کشته شوند"، بیان مناسبی برای درک سرنوشت این جریان است [۱۹]. **بعبارت دیگر، برای احتراز از لو رفتن و نابود شدن، داوطلبانه میپذیرند، که هیچگونه فعالیت مؤثری بر ضد رژیم نداشته باشند.**

تاکنون، نتیجه اینگونه فعالیتها، ایجاد طعمه برای پلیس سیاسی بوده است. در این شبکه ها، بخشی از نیروی جنبش عاطل مانده، و تربیت طولانی غلط و بدآموزیهای [تنوریک] دائمی، باعث شده، که حتی پس از انحلال و یا نابودی شبکه ها، اعضاء آنها قادر به ادامه یک مبارزه سالم نباشند. اغلب اعضاء این شبکه ها، عناصر روشنفکر هستند، ولی کارگرانی [هم] که به این شبکه ها جلب

میشوند، در نتیجه کار درون گروهی، که زیر عنوان جذاب "کادر سازی" انجام میپذیرد، بزودی خصلتهای مثبت خود را از دست داده، "روشنفکر زده" میشوند. فقدان مبارزه واقعی و غرقه شدن در کار تئوریک صرف، بتدریج از اعضای این گروهها، افرادی حراف، پرمدها در مسائل نظری، و گاهی بی اندازه خودخواه و خودستا بوجود می آورد. این جمعبندی خصوصیات عمومی این گروهها تا به امروز است.

برای اینکه میزان و سطح کار تئوریک در این جریانها مشخص شود، ببینیم در طول دو دهه، [آنها] چه آثاری در زمینه شناخت جامعه ایران و خط و مشی مبارزه، و یا در هر زمینه دیگری، که کمکی به روشن شدن راه جنبش ترقی خواهانه کرده باشد، منتشر کرده اند؟ کار تئوریک در این شبکه ها محدود به [مطالعه] آثار و رساله های عام مارکسیستی-لنینیستی است. در بهترین نمونه، این شبکه ها افرادی را تربیت کرده اند، که توانسته اند، چند سال زندان را شرافتمندانه بگذرانند. بعبارت دیگر، حاصل کار این گروهها، تربیت افراد مبارز و انقلابی نبوده است. متأسفانه باید اعتراف کرد، که تازه این افراد "شرافتمند"، در مقابل کسانی که در اولین برخورد با دشمن بسختی سقوط میکنند، و یا سرانجام از پای در می آیند، اقلیتی بشمار میروند.

امروزه عده ای از رفقا از ما میخواهند، که بی توجه به این واقعیتها، این قبیل فعالیتها را بمثابة "مشی" تازه ای بپذیریم و به آنها ارج نهمیم. این رفقا که اغلب به "درد توده" و "غم" ایدئولوژی طبقه کارگر دچار شده اند، تا دیروز بی آنکه به "مشی" فکر کنند، در مطالعات تئوریک بسیار غامض خود غرق شده بودند. این رفقا حتی زحمت یک جمعبندی از مبارزات گذشته [در این جامعه] را نیز بخود نمیدهند، تا بفهمند، آنچه را که امروز [بعنوان] "مشی سیاسی" عرضه میکنند، مدتها است نتایج عملی خود را آشکار ساخته، و دیگر خریداری ندارد.

حال ببینیم جریانهای مارکسیست-لنینیست، که به مشی مسلحانه اعتقاد دارند، چه تصویری از کار سازمانی و آموزش مارکسیستی-لنینیستی ارائه میدهند.

گروه سیاسی-نظامی، تشکیلاتی است با انضباط فوق نظامی، که دقیقاً به آخرین تجارب بدست آمده از مبارزه با پلیس متکی است. این گروه در پیرامون خود، غشائی از عناصر سمپاتیزان دارد، که بتدریج تربیت شده و به عضویت گروه در می آیند. در گروه سیاسی-نظامی، آموزش تئوریک نقش بسیار مهمی دارد. این گروهها از وحدت ایدئولوژیک برخوردارند، و از همان مرحله سمپاتیزانی، آموزش مارکسیسم-لنینیسم آغاز میشود. چیزی که هست، این آموزش بهیچوجه محدود به آثار عام مارکسیسم-لنینیسم نمیگردد، و کمونیستهای ایران، باید شناخت دقیقی از جامعه خود، فرهنگ خلق، [ماهیت و کارکرد] نظام حاکمه، مبارزات گذشته [مردم] و مسائل جنبش [انقلابی] داشته باشند. در گروههای سیاسی-نظامی، آموزش تئوریک بموازات پراتیک در اختیار افراد (ولو سمپاتیزان ها) قرار میگیرد، و مارکسیسم-لنینیسم، بمثابة راهنمای شناخت و عمل تلقی میشود، نه وسیله ای برای وقت گذرانی، خود نمائی و ارضای تمایلات صرفاً روشنفکرانه.

بباید متقابلاً نگاهی به کارنامه کوتاه مدت چریکهای فدائی خلق، در زمینه مسائل تئوریک بیاندازیم. گذشته از آثاری [از زبانهای] خارجی که توسط این جریان به فارسی ترجمه و تکثیر شده، دهها مقاله و رساله در زمینه مسائل داخلی و مشی مبارزه [مسلحانه نیز] تهیه شده است. این کارنامه، از مجموعه همه فعالیتهای حزب توده در طول سی سال فعالیت و دهها گروه سیاسی از نوعی که بر شمرديم بیشتر است، و آن وقت طرفداران [به اصطلاح] "مشی سیاسی"، [برای ما] از کار تئوریک و اهمیت آن دم میزنند.

واقعیت این است، که این رفقا، تصور روشنی از کار تئوریک ندارند. آنها تصور میکنند، که مارکسیسم-لنینیسم را میتوان همچون فنون دیگر، طی چند سال مطالعه آموخت، و بعد آغاز بکار کرد. برای این رفقا تفاوت چندانی ندارد، که این آموخته های صرفاً ذهنی را در ایران پیاده کنند، یا در زنگبار و گوآتمالا. آنها خود را متخصص مارکسیسم-لنینیسم می دانند، و میخواهند از [عامل ظاهراً] "عشق" به طبقه، در تعیین مشی مبارزه برای جنبش [انقلابی] استفاده کنند. ما از این رفقا میخواهیم، که در این نحوه عمل خود تجدید نظر کامل کنند، و این اصل بنیادی را بپذیرند، که مارکسیسم-لنینیسم را فقط در جریان عمل میشود عمیقاً آموخت، و در پراتیک بکار گرفت؛ و الا، مارکسیسم-لنینیسم در دست این رفقا، خلاقیت خود را از دست داده، و تبدیل به ضد علم خواهد شد.

در حال حاضر، با توجه به تجاربی که از مبارزات گذشته [در ایران] در دست است، کمتر کسی است، که "مشی سیاسی" [ادعایی این جریانات] را، بعنوان مشی اساسی جنبش پیشنهاد کند. هنوز این تمایل قدیمی در عده قابل توجهی از رفقا، که مشی مسلحانه را نپذیرفته اند دیده میشود، که با استناد به اعتقاد کلی شان به "مشی قهرآمیز"، [گریبان] خود را از گرفتاری تعیین مشی [برای شرایط مشخص] نجات دهند. این رفقا تصور میکنند، که در وطن ما، بحث [کمونئیستها، گویا] بر سر [ضرورت] گذار مسالمت آمیز به حاکمیت طبقه کارگر است! و بهمین دلیل [بخیال خود، موضعی انقلابی اتخاذ کرده، و] با غرور اعلام میکنند، که [برخلاف چپهای سازشکار، آنها] به "مشی قهر آمیز" اعتقاد دارند! ما به این رفقا یاد آور میشویم، که محل این [نوع] بحث، در اروپای غربی [- باوجود جریانهای چپ طرفدار گذار مسالمت آمیز به حاکمیت طبقه کارگر-] است، نه در ایران. در اینجا هنوز اپورتونیستهای افراطی، که اساساً معتقدند، امکان گذار مسالمت آمیز به سوسیالیسم در ایران وجود دارد، در برخورد به رژیم حاکم، تقابل مسلحانه را کاملاً رد نمیکنند [۲۰]. حزب توده رسماً معتقد است، که پس از یک دوره تدارک مسالمت آمیز، یعنی مبارزه از طریق سیاسی، سرانجام در یک برخورد نظامی، حاکمیت فعلی سرنگون خواهد شد. تصور شکل "قیامی" [یعنی شورشی ناگهانی]، که روزگاری مورد توجه احزابی از نوع حزب توده بود، امروز از جانب آنها، [دیگر] تبلیغ نمیشود. [۲۱]

این یادآوری ها برای این است، که رفقا متوجه شوند، موضوع بر سر مشی قهرآمیز و مشی مسالمت آمیز بطور کلی، نیست. مسئله بر سر این است، که چگونه میتوان توده ها را [در شرایط مشخص دیکتاتوری حاکم فعلی] در راه انقلاب بسیج کرد: از طریق مبارزه مسلحانه یا از طریق دیگری؟ امروز نباید در پشت سپر "مشی قهرآمیز"، کسانی پناه بگیرند، که در عمل، به مشی مسالمت آمیز اعتقاد دارند. این مسئله، که نهایتاً در یک جنگ توده ای، خلق به پیروزی [کامل] خواهد رسید، پاسخگوی نیاز مبرم جنبش [انقلابی] به تعیین استراتژی و تاکتیک در حال حاضر نیست. امروز باید مشخص شود، که ما کار خود را چگونه شروع کرده و ادامه میدهیم، و چگونه مرحله به مرحله، به انقلاب و جنگ توده ای دست می یابیم. اختلاف ما با طرفداران [به اصطلاح] "مشی سیاسی" بر سر این است، نه بر سر اعتقاد کلی به "مشی قهر آمیز" در مقابل "گذار مسالمت آمیز".

پدیده [جدید] دیگری، که در حال حاضر [بعنوان یک مشی مبارزه] طبیعی بنظر میرسد، تلفیق همه تاکتیک ها است. عده ای از رفقا، که به مشی مسلحانه اعتقاد ندارند، بر اثر موفقیت این مشی و جنبش مسلحانه در جامعه، خود را خلع سلاح شده می بینند، و راه حل میانه ای پیدا میکنند. این رفقا بر اساس این اصل لنینی که: مارکسیسم همه اشکال مبارزه را میپذیرد، و هیچیک را از خود اختراع نمیکند، از تجارب بدست آمده، نتیجه گیری مینمایند، و میگویند: ما مبارزه مسلحانه را بمثابه یکی از اشکال مبارزه، که نتایج سودمندی از خود نشان داده است، میپذیریم، و همچون تاکتیکهای سیاسی و کار توده ای، از آن استفاده میکنیم. البته [باید ذکر شود که] هنوز جریانهای اپورتونیستی در جنبش کارگری، به این مرحله از رشد نرسیده اند، که اولاً: جمعبندی کاملی از انواع تاکتیکهای سیاسی بعمل آورند، و ثانیاً: اصل استفاده از همه نوع تاکتیکها را بمیان آورند. بهرحال، ما وظیفه خود میدانیم، که این نحوه برخورد را با مسئله بررسی کرده، نارسائی های آن را آشکار سازیم.

همانطور که قبلاً یادآور شدیم، جنبش مسلحانه به استفاده از تاکتیکهای دیگر نیز اعتقاد دارد، ولی در این مورد این تأکید را بسیار مهم تلقی میکند، که مشخص شود، تاکتیکهای عمده و محوری کدام است. **طفره رفتن از تعیین نقش تاکتیکها، به معنی نداشتن استراتژی است.** اگر ما ندانیم تاکتیک محوری کدام است، عملاً به خرده کاری دچار شده، هر روز دست به حرکت تازه ای خواهیم زد. مثلاً ممکن است، با افرادی که در اختیار داریم، یک روز بانکی را مصادره کنیم، روز دیگر با همان افراد، در دانشگاه تظاهراتی براه بیاوریم، چندی بعد این افراد را با لباس مبدل به فلان مزرعه یا کارگاه کارگری اعزام کنیم، و از این قبیل اعمال. در این صورت ما نخواهیم دانست، که چگونه افرادی را به تشکیلات راه دهیم، چه برنامه آموزشی برای آنها در پیش بگیریم، چه اصولی را برای ارتباط و مبارزه با پلیس اتخاذ کنیم، و دهها مسئله دیگر. در اینصورت، ما در معرض نوسانهای دائمی خواهیم بود. وظایف مبرم خود را از وظایف فرعی جدا نخواهیم کرد، و سرانجام در ورطه تردید، سردرگمی و اپورتونیسم، سقوط خواهیم کرد.

آشکارا میتوان گفت، که این چنین تلفیقی بسود انقلاب خواهد بود، و با نظراتی که جنبش مسلحانه، در استفاده از تاکتیکهای سیاسی و اقتصادی بر گرد محور مبارزه مسلحانه دارد، مغایر است. این هشدار است، به رفقای که در این چنین تلفیقی، مفری برای شانه خالی کردن از بار مسئولیت در مقابل جنبش [انقلابی] می جویند. این از چاله در آمدن و به چاه افتادن است.

رفقا بیاد بیاوریم این آموزش لنینی را، که میگوید: "هنگامی که موقعیت، امکان مبارزه مستقیم، آشکار و واقعا توده ای را نمیدهد، بسیار دشوار و ارزنده است، که بتوانیم خود را انقلابی نشان بدهیم." در چنین شرایطی، باید با احساس مسئولیت کامل و با قاطعیت، با مسائل روبرو شد. باید روی هر حرکت، روی هر پیشنهادی، و هر اظهار نظری، به دقت مطالعه کرد. در شرایطی، که جنبش احتیاج به همه دستها و مغزها دارد، نباید با طرح شناختی نادرست از جامعه، و با پیشنهاد مشی های نادرست تر برای مبارزه، از جنبش [مسلحانه]، انرژی و نیرویش را گرفت.

جنبش مسلحانه معتقد است، که برای داشتن صد چریک، چند هزار تن فرد سیاسی، که حاضر بمبارزه صنفی و سیاسی بر ضد رژیم [دیکتاتوری حاکم] باشند، لازم هستند. برای داشتن یک ارتش توده ای، لازم است همه خلق بیاری جنبش انقلابی برخاسته، از آن حمایت مادی و معنوی کنند.

امروزه ما مدعی نیستیم، که همه مسائل را بدرستی شناخته، و [دیگر] نیاز به بررسی مجدد واقعیتها نداریم. ما آماده ایم، تا تاکتیکهای خود را در عمل بررسی کنیم. این تاکتیکها، در پراتیک انقلابی باید تصحیح شده، و تکامل یابند. تا به امروز نیز راهی که پیموده شده، به قیمت فداکاری و قهرمانی دهها و صدها تن طی شده است. رفقای دیگر [هم]، باید به محفل بازی، تعصبات فرقه ای و گروهی خاتمه داده، و واقعیتها را بپذیرند. در عین حال، هر کوشش صادقانه ای که در راه تکامل مبارزه [انقلابی]، در راه اصلاح خطاها و در راه رسیدن به یک استراتژی و تاکتیک کامل تر بعمل آید، [از سوی جنبش مسلحانه] با روی باز پذیرفته میشود. وجدان ایدئولوژیک [مارکسیستی] از ما طلب میکند، که برخوردی عمیقاً مسئولانه با جنبش مسلحانه داشته باشیم. **زیرا این جنبش، نشانه های بزرگی از یک جنبش اصیل را در خود دارد.**

رفقا! در این شرایط بسی دردناک است، که جنبش مسلحانه ناگزیر شود، به حملاتی که بصورت ناجوانمردانه ای و از دورن و حول و حوش صفوف جنبش ترقی خواهانه، برای تضعیف جنبش انقلابی برخاسته است، پاسخ داده، و کسانی را که امکان دارند، در صف مبارزه قرار گیرند، ضرورتاً [و از سر ناچاری، از خود] طرد کند. با همه اینها، تردید نیست، که جنبش [مسلحانه]، به مصالح عمیق تر و دوردست تری از منافع آنی خود می اندیشد، و در این راه از برخورد با واقعیتها، ولو تلخ باشند، ابائی نخواهد داشت.

توضیحات نویسنده

* ۱- هژمونی بمعنی رهبری، سلطه و حاکمیت یک طبقه و ایدئولوژی آن [بر طبقات دیگر] است.

* ۲- "آنچه یک انقلابی باید بداند" - بخش دوم صفحه ۳۱، چاپ اول

* ۳- "آنچه یک انقلابی باید بداند" - بخش دوم صفحه ۳۲، چاپ اول

* ۴- "آنچه یک انقلابی باید بداند" - بخش ۲ - صفحات ۲۶ و ۲۴، چاپ اول

* ۵- "آنچه یک انقلابی باید بداند" - بخش دوم - صفحات ۳۵، چاپ اول

توضیحات بازنویس

- بازنویس، به اصل متن اولیه اثر دسترسی ندارد. روشن نیست، که برخی غلطهای کوچک انشایی، جاافتاده گیها، و یا بهم ریختگی جملات و یا فواصل کلمات، از متن اولیه و یا طی بازتایپ آن توسط منبع پایین، ناشی شده اند؛ این موارد در اینجا تصحیح شده اند. در بخشهایی همچنین، اضافاتی، در سطح حرف و یا کلمه جانشین، همچنین فعل مناسب افعال جمع به متن افزوده شده، در چند قسمت نیز، برای تفهیم بهتر نظر نویسنده، یک پاراگراف، به صورت چند پاراگراف مستقل موجود آن، بدون تغییر بازتنظیم شده است. بازنویس در سراسر متن، بدفعات از علائم دستوری، نظیر " ، " و " : " و " ؛ " و " یا " - " ، استفاده کرده است. هدف در اینجا، ایجاد امکان برای

مطالعه آرام، دقیق و قابل درک مطلب برای خواننده امروزی، و جلوگیری از اختلاط مفاهیم بوده است. اصلاحات پراکنده و ضروری بالا، مطلقاً و در هیچ سطحی، محتوای متن و سبک نگارش نویسنده را لمس نکرده، بلکه بیان محتوای موجود را سلیس تر ساخته اند. کلمات و عبارات داخل علامت کروشه، بمنظور انتقال بهتر نظر نویسنده- که متناسب با شرایط محدود زندان، بسیار فشرده بیان گشته اند-، بکار رفته، از اصطلاحات رایج و سبک نگارش نویسنده اخذ شده اند.

منبع اینترنتی مورد استفاده برای باز نویسی:

<http://www.ghatipati.net/ketabkhaneh/ketabkhaneh%20fadaian/Jazani/7-mashi%20siasi%20kare%20toudei.htm>

- پراکنده‌ها از نویسنده و کروشه‌ها از باز نویس است. محتوای داخلی کروشه‌ها، معمولاً باید در ادامه مفهومی و دستوری کلمه و یا عبارت قبلی در نظر گرفته شوند. تأکیدات با خط کشی ذیل کلمات و یا در درون علامت نقل قول مستقیم، بجز یک مورد که توضیح داده شده، از نویسنده است. تأکیدات با رنگ سرخ در سراسر متن، از باز نویس است.

- عنوان مقاله بیژن جزنی، ممکن است، خواننده را اندکی دچار ابهام کند. بیژن جزنی در باره مشی سیاسی و یا کار توده ای بحث نمیکند! بلکه او به این دو عبارت، بعنوان عباراتی عاریتی از جریان‌ها فرصت طلب اشاره کرده، محتوای غیرواقعی این عناوین ظاهراً بی‌آزار را، که بتازه گی و در نفی مبارزه مسلحانه مطرح شده اند، به نقد میکشد. بهمین دلیل هر دو عبارت، در داخل علامت نقل قول مستقیم " " قرار دارند. اصل موضوع مقاله جزنی، برخورد به تبلیغات مخالفین نظری سازمان است، که ادعاهایی نظیر "مشی سیاسی" و "کار توده ای" را، بعنوان آلترناتیوی ظاهراً جدید در مقابل مبارزه مسلحانه نیروی پیشاهنگ مطرح میسازند. اگر اثر بیژن جزنی، آنطور که محتوای نوشته بازگوکننده آن باشد، نامگذاری شود، باید نام مقاله بترتیب زیر تغییر یابد:

نقد ادعاهای مبنی بر مبارزه با دیکتاتوری حاکم از طریق به اصطلاح "مشی سیاسی" و "کار توده ای"!

[۱]- هژمونی در ادبیات چپ انقلابی ایران، یعنی رهبری طبقه کارگر بر کل جنبش انقلابی، که در این جنبش، نیروهای دیگری یعنی خرده بورژوازی و جناحهای اپوزیسیون از بورژوازی هم حضور دارند. همچنین کلمه "سلطه" در ادبیات سیاسی چپ امروز- در آنجا که بحث به هژمونی طبقه کارگر مربوط است-، دیگر بکار نمی رود.

کلمه "هژمونی" در فرهنگ سیاسی جوامع پارلمانی غربی، عمدتاً مفهومی سلطه گرانه را القاء کرده، بمعنای نقش مسلط یک دولت بر دولتهای دیگر و در عرصه ای وسیع بکار رفته، دقیقاً منطبق بر کاربرد فارسی آن، که به دوره مبارزه انقلابی و نقش پیشاهنگی طبقه پیشرو در این مبارزات مربوط میگردد، نیست.

[۲] خواننده امروزی، پس از ۳۴ سال سلطه رژیم اسلامی بر جامعه از یکطرف، و سلطه چپ صنفی بر فضای بحثها و تبلیغات سیاسی اپوزیسیون چپ از طرف دیگر، میتواند به حقانیت نظرات این تئوریسین و سازمانگر پرتلاش و آگاه و نجیب، که هرگز دل به شهرت طلبی و "سرشناس" شدن نسپرد، و تحت شرایط غیرقابل تحمل زندان ساواک، دست به فعالیت وسیع نظری زد، بیشتر پی ببرد. بیژن جزنی، نه فقط صرفاً بحث تئوریک با مخالفین مشی انقلابی، بلکه حتی مطالعه آثار علمی مارکسیستی را هم، بمثابة راهی برای "پیروزی" در عرصه های نظری و عملی نمی شناسد. بلکه از دید او، تنها و تنها، پراتیک موفق و رشد مداوم تشکیلاتی یک سازمان مبارز در درون جامعه است، که از یک سو، پیروزی علیه نظم سیاسی موجود را ممکن ساخته، و از سوی دیگر، پیروزی بر خطوط سیاسی غیردموکراتیک و غیرانقلابی را اثبات میکند.

[۳] بیژن جزنی بدرستی، از اپورتونیزم بعنوان پدیده ای ایدئولوژیک در "درون جنبش انقلابی طبقه کارگر"، نام میبرد. برای بسیاری که دیگر رابطه ای با بحثهایی از این نوع ندارند، شاید موضوع ساده و کم اهمیت تلقی شود. اما با لحاظ شرایط پس از شکست انقلاب بهمین در انتهای سال ۱۳۶۰، که جنبش انقلابی طبقه کارگر پیش از آن، هنوز از طریق فعالیت عملی سازمانهای نزدیک به آن، وجود واقعی داشت، اطلاق عنوان "اپورتونیست" به فرد و یا گروهی امروز، از زمینه مادی کاربرد آن دور میشود. به این معنی، که بکارگیری آن توسط محافلی که درگیری عملی با مبارزه انقلابی ندارند، بویژه در خارج از کشور و علیه یکدیگر، نمیتواند سنخیتی با اصل محتوای ناظر بر این ترمینولوژی داشته باشد. معیار سنجش وجود اپورتونیزم و عملکرد آن در فعالیت افراد و یا گروهها، وجود

عملی یک جنبش انقلابی کارگری، یعنی مبارزات سیاسی و تشکیلاتی سازمانهای انقلابی مارکسیستی-لنینیستی در داخل کشور است. هر نوع دیگری از کاربرد این اصطلاح، کاربردی دلخواهی و در خدمت تسویه حسابهای فرقه ای است.

[۴] مفهوم "روزیونیسم" بمعنای تجدید نظر طلبی در مبانی نظری مارکسیسم-لنینیسم، در فرهنگ چپ انقلابی بر بیان دو کیفیت تاحدودی مانند هم، ناظر است:

۱- تجدید نظر در مبانی انقلابی مارکسیسم و تبدیل آن به یک نظریه قابل تحمل برای دولتهای سرمایه داری امپریالیستی و سیستم پارلمانی، توسط نماینده گان گرایش غالب در سوسیال دموکراسی اروپا، بویژه در آلمان، اتریش، فرانسه، همچنین روسیه، در فاصله اواخر قرن نوزدهم تا مقطع شروع جنگ اول جهانی و انقلاب اکتبر، شکل کنونی خود را کسب کرد. در اینجا، سوسیال دموکراسی، به حزب اتحادیه های کارگری و بخش بزرگی از طبقه متوسط شهری تبدیل شده، در قانونگذاری و هدایت نظام پارلمانی نقش مهمی بازی میکند. ادوارد برن اشتین، کارل کائوتسکی و گئورگ پلخانف، از نماینده گان مؤثر و نظریه پرداز این جریان در دوره فوق هستند.

۲- تجدید نظر در مبانی انقلابی مبارزه ضدامپریالیستی و ضد دیکتاتوری، در دوران شدت گیری جنگ سرد در دهه ۵۰ و ۶۰ قرن گذشته، که بطور اتفاقی و نه اصولی، با عنوان دوره "پس از مرگ استالین"، و یا پیروزی انقلابات چین و کوبا نیز پیوند خورده است. در این دوره، احزاب کمونیست اروپای غربی، طی مرور زمان، نظیر دوره قبل در مثال سوسیال دموکراسی، به احزاب پارلمانی، احزاب اتحادیه های کارگری و بخشی از طبقه متوسط شهری، و بعضاً بسیار نیرومند مبدل شده اند، که دیگر حمایت از مبارزه انقلابی و قیام مسلحانه علیه بورژوازی، کاربرد عملی خود را برای آنها، از دست داده است.

درست در همین دوره، خطر بروز یک جنگ هسته ای میان کشورهای عضو پیمان ناتو و پیمان ورشو افزایش یافته، و در کنار آن، لایبالیگری دولت چین در برخورد به چنین خطر ناپذیر کننده ای تحت شرایط چپ روانه منجر به "انقلاب فرهنگی"، سایه یک فاجعه اتمی بر حیات بشری را سنگین ساخته است. نظریه و سیاست حزب کمونیست و دولت اتحاد جماهیر شوروی، مبنی بر ضرورت "همزیستی مسالمت آمیز" میان کشورهای سوسیالیستی و کشورهای سرمایه داری و بمنظور ممانعت از یک تقابل هسته ای از یکطرف، و شرکت کمونیستها در پارلمانها، دولتهای محلی، همچنین کابینه های ائتلافی با احزاب غیر کمونیست در اروپای غربی از طرف دیگر، از مشخصه های سیاسی روزیونیسم در شرایط جدید محسوب میگردند. پیدایش روزیونیسم جدید در این دوره، در زمینه هایی، از علل دوره اول پیدایش آن برخوردار بوده، در جنبه هایی هم از تأثیرات اجتناب ناپذیر عواملی جدید، ناشی شده اند.

عواقب تجدید نظر فوق برای کشورهای تحت سلطه دیکتاتوری نظیر ایران، که در آنها، شرایط مناسبی برای پیدایش و رشد جنبشهای انقلابی وجود داشته، فاجعه بار بود. در صورتی که این مسئله در کشورهای پیشرفته پارلمانی، نتایج متفاوتی را موجب گردید.

در فرهنگ سیاسی چپ انقلابی ایران [سازمان چریکهای فدایی خلق ایران، ۱۳۵۷-۱۳۴۹] هم، اصطلاحات و اشاراتی، نظیر نقل قول هایی از نظریات مائوتسه دون و یا انقلابیون کوبا، بمنظور خصلت نمایی روزیونیسم جدید وجود دارند، که گذرا، کوتاه و کمتر تحلیلی بوده، از آنها میتوان بمتابه برخی اشارات ملهم از شرایط، و یا تلاشهای اولیه نسل جدید چپ انقلابی ایران، برای درک ماهیت تغییرات سیاسی در جهان دوره فوق نام برد. این اشارات مبهم در تاریخ سازمان، همچنان کار نشده و ناروشن باقی مانده اند.

[۵] مفهوم "دگماتیسم"، بر اصول پرستی ظاهری، در واقع: فقدان توانایی و تمایل به تأثیر پذیری از شرایط سیاسی و اجتماعی متحول، اطلاق میگردد. در ادبیات سیاسی چپ انقلابی ایران، مفهوم دگماتیسم، معمولاً با مفهوم "اپورتونیسم چپ"، یکسان بکار رفته است.

[۶] اشاره نویسنده در اینجا، متوجه رهبران مهاجر حزب توده در خارج از کشور دوره فوق است. بیژن جزنی، خود در سال ۱۳۲۸ و در سن ۱۲ سالگی، جوان ترین عضو سازمان جوانان این حزب، و در روز کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲، در سن ۱۶ سالگی، بیک رابط اعضاء کمیته مرکزی حزب توده، در رفت و آمد به محل قرارهای خیابانی و یا خانه های مخفی آنها در تهران بود. بکارگیری عبارت "تاخت و تاز" به سازمان در رابطه با حزب توده از سوی نویسنده، شاهدهی است بر اینکه، نقش حزب توده در مقابله با سازمان چریکهای فدایی خلق ایران، از آغاز تأسیس آن، تا چه میزان مخرب بوده است.

بیژن جزنی به این اشاره میکند، که "چهره آنها بخوبی افشاء شده است، و نیازی به افشاء ماهیت آنها نیست". حال افراد غرض ورز و یا بهانه جو در این میان کم نیستند، که این نوع فرمولبندی بیژن جزنی را حمل بر این کنند، که گویا جزنی از اهمیت مبارزه نظری با حزب توده غافل شد و حتی بدتر از آن، به این حزب توهم داشت!!

نویسنده در این قسمت، به نیروهای میپرازد، که جزء طیف مبارز و چپ محسوب شده، اما دارای نظرات نادرستی هستند. او در طیف مدافعین انقلاب بحث میکند، و حزب توده را "لاشه متعفن" میداند، که نظرات آن پیرامون به اصطلاح نادرست بودن مبارزه مسلحانه، پیشیزی ارزش ندارند. این، همه محتوای قابل استخراج از جمله بیژن جزنی در اینجا است.

[۷] سوژکتیویسم یا ذهنی گرایی در مفهوم سیاسی، یعنی تصویرسازی از واقعیت دلخواه و نشانیدن آن بجای واقعیت موجود، و این، بدبختانه ویژه گی سیاسی غالب در همه جریانات خارج از کشوری کنونی هم هست؛ در شکل و محتوا، درست همان چه بیژن جزنی، نزدیک به ۴۰ سال پیش، آنهم خود در شرایط بسته زندان، یعنی مساعد برای غلبه "سوژکتیویسم"، اما با تلاش برای مقاومت در برابر ابتلاء به آن، توضیح داده است.

[۸] در توضیحی، نگارش این اثر تحت نام علی اکبر صفایی فراهانی، به تابستان سال ۱۳۴۹ نسبت داده شده، که به علت تفتیش های پلیسی، انتشار آن بتعویق افتاده است.

[۹] پیش بینی بیژن جزنی در این جمله، بدبختانه نظیر آواری به سنگینی رسوبات تمام تاریخ هزاره های گذشته، بر سر مردم ایران فرود آمد- کابوس هولناکی که نویسنده، مخاطبین چپ و ترقیخواه خود را بدون هیچ ابهامی، نسبت به احتمال ظهور آن در سالهای بعد هشدار میدهد.

بیژن جزنی، از یک طرف به احتمال قدرت گیری نیروهای ضد دموکراتیک در جنبش آزادیخواهی اشاره کرده، از سوی دیگر، از نتایج آن برای توده مردم و نه لزوماً برای هر کسی، یعنی "خلق تاوان آن را خواهد پرداخت"، سخن میگوید. بخش دوم جمله، تردیدی باقی نمیگذارد، که جزنی، بیش از ۸ سال قبل از شکست انقلاب بهمن در انتهای سال ۱۳۶۰، از مسلم بودن این سرانجام، در صورت بی مسئولیتی روشنفکران آگاه، و تسلط طبقات دیگر بر سرنوشت جنبش انقلابی مطمئن بود. این آن حقیقتی است، که برای بسیاری از جریانات سیاسی، پس از قدرت گیری رژیم اسلامی، بهیچوجه مسلم نبود. تلاش صمیمانه بیژن جزنی، برای اینکه نیروهای پراکنده چپ در داخل و خارج را تحت یک پرچم واحد گرد آورده، سپس یک جبهه دموکراتیک از همه نیروهای ترقیخواه شکل دهد، و قطبی شکست ناپذیر در تعیین سرنوشت جامعه بوجود آورد، تا راه غلبه وضعیت هولناک کنونی سد شود، در لابلای بحثهای بی سر و ته، ملانقطی، مغرضانه، شبه روشنفکرانه و اشراف منشانه محافل بویژه خارج از کشوری، تحریف و گم شده، به گوش توده مردم و بخش ترقیخواه جامعه ایران نرسید.

در روند نضج گیری و رشد انقلاب بهمن- که در آغاز آن، چپ انقلابی در سباهکل نقش اصلی را داشت-، خرده بورژوازی سنتی و بورواژی تجاری هم، تحت رهبری دارودسته هایی با اهدافی تماماً ضددموکراتیک و ضدانسانی، بتدریج وارد صحنه جنگ قدرت با رژیم پهلوی شدند. این نیروها، یعنی اکثریت بازاریان، کسبه خیابانی، و تولید کننده گان کوچک و متوسط، بدلیل ضعف اپوزیسیون انقلابی و ترقیخواه، بویژه پس از ضربات نابود کننده رژیم پهلوی به سازمان چریکهای فدایی خلق ایران طی سالهای ۱۳۵۴ و ۱۳۵۵، هر چه بیشتر تقویت شده بودند. جریان فوق ارتجاعی مزبور، همچنین از تواناییهای مادی، سازمانی و اجتماعی بسیاری برخوردار بود. در همانحال، شرایط ذهنی یک جامعه دیکتاتور زده، آلوده به خرافات مذهبی، فرهنگ اجتماعی بشدت ضدکمونیستی، و حمایت امپریالیسم جهانی، در خدمت تحکیم موقعیت آن قرار گرفتند. جریان فوق، عاقبت هژمونی خود را بر کل جنبش ضد دیکتاتوری تحمیل نمود، که نتیجه آن، بقدرت رسیدن یک ائتلاف طبقاتی از نیروهای اجتماعی زیر بود:

۱- بورژوازی تجاری با سنت سیاسی مذهبی- فاشیستی [بازاریان، عمدتاً دلانان بزرگ سبزه میدان تهران] و نیروی سیاسی و فرهنگی آن، یعنی کل دستگاه مذهب شیعه با همه عناصر و ساختارهای اقتصادی، اجتماعی و تاریخی آن در ایران؛ همچنین، بخش اعظم نیروی ضدکمونیستی، راسیستی، "آریا" پرست، ضددموکراتیک، ضد آذربایجانی و اساساً غیرمذهبی جامعه، از میان دستگاه اداری و سرکوب

و بورژوازی و خرده بورژوازی "مدرن" تحت پرچم سرکوبگرانه "تمامیت ارضی"، و خیل دلالان و واردکننده گان کالاهای خارجی در قبال درآمدهای نفتی،

۲- بورژوازی لیبرال ضدکمونیست افراطی و متمایل به و یا متحد نیروهای مذهبی- فاشیستی؛ و عمدتاً شامل نهضت آزادی، جبهه ملی، و جریانات مختلف تحت چهارچوب کلی: "ملی- مذهبی ها"،

۳- خرده بورژوازی سنتی مذهبی- فاشیستی، در تولید و توزیع سنتی عمدتاً، همچنین دارای چشم انداز کسب مدارج آکادمیک، که در صورت حذف و نابودی فیزیکی رقیبان چپ و دموکراتیک خود از محیط رقابتهای شغلی، به آن دست می یافت.

سه نیروی سیاسی اصلی جریانات فوق را، ائتلاف هیئت های عزاداری محرم و رمضان بازاریان و کسبه تهران [آکنده از اشتیاق جوان کشی و روحیه انتقام گیری از قتل حسین و اعضاء خانواده او]، نهضت آزادی ایران، و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، تشکیل میدادند. جریان "خط امام"، یا همان "اصلاح طلبان" حکومتی کنونی و سپس حزب توده و سازمان "اکثریت" همدست آنان، عمدتاً جناح تحصیل کرده گان و دانشجویان ضدکمونیست افراطی، و پراکنده در هر سه جریان بالا را شامل شده، که بیشترین نزدیکی سیاسی را در تاریخ معاصر، با جریان فاشیستی "حزب زحمتکشان" مظفر بقایی در دوره دولت ملی محمد مصدق داشتند.

حکومت ترور اسلامی، با توسل به سیاست حمام خون و نابودی ساختارهای صنعتی کشور در جنگ ۸ ساله، تضمین کرد، که نیروهای اجتماعی این سه جریان متحد، طی ۳۴ سال، بر ثروت نفت، سودهای هنگفت ناشی از واردات و دلالی کالاهای خارجی، وزارتخانه ها و ادارات و دستگاههای سرکوب، پستهای مدیریت و مشاوره دولتی در داخل و خارج، و مدارج و موقعیتهای آکادمیک مسلط شده، امتیازات سابق را حفظ کرده، و یا از سطح فرودست در نظام سلطنتی، به موقعیت سلطه گر کنونی ارتقاء یافتند.

تأکید از طریق خط کشی زیر عبارت بالا در متن، همچنین رنگ سرخ، از بازنویس است.

[۱۰] منظور نویسنده از "وحدت جنبش انقلابی طبقه کارگر"، یعنی ایجاد صفی تشکیلاتی و متحد از اکثریت کمونیستهای فعال در مبارزه علیه رژیم پهلوی، چه از میان روشنفکران انقلابی و چه از میان کارگران کمونیست است.

[۱۱] در جمله "وحدت نیروهای خلق در یک جبهه متحد با محتوای انقلاب دموکراتیک نوین"، بیژن جزنی، اتحاد کمونیستها و ترقی خواهان بطور کلی را مدنظر دارد؛ همه آنهایی که در ایجاد یک نظام دموکراتیک و برقراری آزادیهای عمومی ذینفع بودند. از متن بحث کاملاً روشن است، که بیژن جزنی بصراحت حتی در مقطع فوق هم، حزب توده را در چنین صفی نمی بیند.

[۱۲] آنچه اما در همین جمله کوتاه بسیار روشن و بارز است، این حقیقت است، که از دید او، حتی "سرنوشت انقلاب" هم وابسته به این است، که آیا نیروهای انقلابی در مقطع مورد اشاره، قادر به مقابله با جریانات فرصت طلب و ضدانقلابی در سطح جنبش خواهند شد و یا خیر؟ اینکه دارودسته تا مغز استخوان تبهکار و رسوای حزب توده، و همچنین چپ صنفی ضد سازمان فدایی در همان دوره، چه نقشی در به شکست کشاندن انقلاب بهمن ایفاء کردند، سندی غیرقابل انکار همچنین، بر درستی تأکید بیژن جزنی در اینجا است. این نه تشکیلات و قدرت حزب توده، که نفوذ و قدرت ایدئولوژیک تفکر و منش فرصتی طلبی و سازشکاری در درون جنبش انقلابی بود، که به اینهمه تخریب این حزب، میدان عمل داد. از این رو، از دید بیژن جزنی، مبارزه با تفکر و عمل اپورتونیستی، میتواند سرنوشت انقلاب را هم رقم بزند.

[۱۳] بیژن جزنی در این متن چندین بار، از "کار دهقانی" مدعیان "مشی سیاسی" سخن گفته است. یعنی از استفاده از کلماتی نظیر "سازمانی" و یا "آگاهگرانه" و یا "افشاء گرانه" در کنار این عبارت، خودداری کرده است. دلیل آن این است که او معتقد است، جنبشهای دهقانی در ایران، شکلی متفاوت از کشورهای دیگر و یا طبقات دیگر داشته اند. یعنی این جنبشها در موارد نادری هم در تاریخ معاصر ایران، که در پناه شرایط دموکراتیک ظهور کرده اند، بلافاصله، به شکل نظامی فرا روئیده اند. اما گروههای دیگر، یعنی مدافعین به اصطلاح "مشی سیاسی"، با لباس مبدل دهقانی به روستاها میروند، یا در این مناطق دست به تأسیس شرکتهای کشاورزی میزنند، تا با روستائیان تماس بگیرند! از دید بیژن جزنی، این اقدامات با توجه به شرایط ایران، ربطی به کشاندن دهقانان به عرصه مبارزه ندارند.

[۱۴] حزب ملی چین (کومین دانگ)، تحت رهبری دکتر سون یات سن، از وحدت سازمانهای مختلف انقلابی، از جمله چپ ها و در سال ۱۹۱۲ در پکن تأسیس شد. کومین دانگ، در وجه غالب، نماینده بورژوازی ملی چین، در مبارزه برای سرنگونی نظام سلطنتی، تأمین وحدت ملی و استقلال چین، تحقق حقوق و آزادیهای دموکراتیک و توسعه اقتصادی- اجتماعی این کشور بزرگ بود. این حزب، بنیانگذار "جمهوری چین" محسوب میگردد. پس از مرگ سون یات سن در سال ۱۹۲۵، جریانهای ارتجاعی و ضدکمونیست در کومین دانگ، تحت رهبری ژنرال چیانکای چک و با حمایت قدرتهای امپریالیستی، بر حزب و دولت مسلط گشته، دست به تعقیب و سرکوب شدید کمونیستها زدند. جنگ داخلی چین از سال ۱۹۲۷ تا سال ۱۹۴۹ ادامه یافته، با پیروزی حزب کمونیست چین و تأسیس "جمهوری خلق چین" خاتمه یافت. حزب حاکم کنونی در تایوان، همچنان عنوان "کومین دانگ" را حمل میکند.

[۱۵] علی امینی، از سیاستمداران دهه ۲۰ تا ۴۰ شمسی کشور و سپس رژیم پهلوی است. او در دولت ملی محمد مصدق، پست وزارت اقتصاد و دارایی را بعهده داشته، در دولت ضدملی و کودتایی سرلشگر زاهدی نیز در همین پست باقی مانده، و مبتکر امضاء قرارداد نفت با کنسرسیوم شرکتهای غربی بود. علی امینی در سال ۱۳۴۰، با قدرت گیری حزب دموکرات آمریکا و تحت ریاست جمهوری جان اف کندی، به عنوان نخست وزیر اصلاحات و گشایش سیاسی، به شاه تحمیل شد. رژیم محمد رضا شاه، با فشارهای دولت امینی مقابله کرد، که این در سال ۱۳۴۱، منجر به کناره گیری او از پست نخست وزیری گشت. علی امینی پس از سرنگونی رژیم پهلوی و در خارج از کشور، دست به موضع گیری علیه رژیم اسلامی زده، جزئی از اپوزیسیون سلطنت طلب محسوب گشته، و در سال ۱۳۷۱ شمسی، در پاریس درگذشت. امینی به اشراف قاجار تعلق داشت؛ پدر او، داماد مظفرالدین شاه و از فنودالهای بزرگ ایران دوره فوق بود.

[۱۶] نارودونیک، به روسی: محلی گرا، خلق گرا، مردمی، دوست خلق. جنبش نارودونیکها، به یک جنبش انقلاب اجتماعی در امپراطوری روسیه اطلاق میگردد. این جنبش در نیمه دوم قرن نوزدهم، و در شرایط تسریع رشد سرمایه داری ظاهر شد. در پیشاپیش این حرکت، روشنفکران انقلابی بورژوازی قرار داشتند. این روشنفکران، محیط زندگی شهری خود را ترک کرده، و بعنوان کارگر ساده زندگی میکردند. آنها در میان توده مردم روستاها، نسبت به شرایط غیرانسانی حاکم دست به آگاهگری زده، نوسازی روسیه را از طریق یک جنبش دهقانی و در مسیر سوسیالیسم تبلیغ میکردند. در مرکز تئوری سوسیالیسم مورد نظر نارودونیک ها، جامعه اشتراکی روستایی قرار داشت، که از طریق فرمان رفرم دولتی سال ۱۸۶۱، مبنی بر لغو روابط سرواژ در روستاها، موقعیت آن باز هم تحکیم شده بود.

یک دهقان روسی در چهارچوب جامعه اشتراکی روستایی، دارای حق مالکیت بر زمین و آب نبوده، بلکه صرفاً حق استفاده از امکانات تولید کشاورزی را داشت، و دامنه حق استفاده از زمین را، جامعه اشتراکی روستایی تعیین میکرد. حق دهقان، به خروج از جامعه اشتراکی محدود بود.

برای ارائه توضیح بالا، از این منبع هم استفاده شده است: <http://de.wikipedia.org/wiki/Narodniki>

جریان سیاسی نارودونیکها با تسریع توسعه سرمایه داری از دهه هفتاد قرن نوزدهم در روسیه، بتدریج به دو جناح سوسیال دموکراسی انقلابی و سوسیالیستهای انقلابی- هنوز با گرایشات آنارشستی و معتقد به ترور سران نظام تزاری-، تقسیم گردید. برادر بزرگتر و الگوی شخصی لنین، الکساندر ایلیچ اولیانف، که عضو از جناح نظامی "نارودونیکها" بود، در سال ۱۸۸۷ و در جریان تلاش برای ترور تزار بازداشت، و در سن ۲۱ سالگی به دار آویخته شد؛ در تحقیقات پس از بازداشت روشن شد، که بمب دستی ساخته این گروه، معیوب و قابل انفجار نبوده است. علیرغم آن، ۴ نفر در این رابطه اعدام شدند.

جناح راست سوسیالیستهای انقلابی، طی انقلاب فوریه ۱۹۱۷ و در ائتلاف با جریانان راست، دولت موقت بورژوازی را تشکیل داد، که از ماه ژوئیه، الکساندر کرنسکی که به سوسیالیستهای انقلابی پیوسته بود، در رأس آن قرار گرفت. جناح چپ سوسیالیستهای انقلابی اما، در انقلاب اکتبر شرکت کرده، به درخواست لنین، در دولت ائتلافی با بلشویکها سهیم گشت. این ائتلاف تا ماه ژوئن سال ۱۹۱۸ ادامه یافت. بدنبال ترور سفیر آلمان توسط عناصری از جناح چپ سوسیالیستهای انقلابی، ائتلاف این جریان با بلشویکها هم خاتمه

یافت. هدف این جریان از قتل سفیر آلمان، جلوگیری از اجرای قرارداد صلح جداگانه ای بود، که دو کشور آلمان و شوروی، پس از انقلاب اکتبر و در شهر مرزی "برست لیتوفسک"، منعقد ساخته بودند.

دولت جدید سوسیالیستی تحت رهبری لنین، برنامه دهقانی خود را، تقریباً از برنامه دهقانی این جنبش سابقاً نارودونیک رونویسی کرده، و پستهای وزارت کشاورزی، دادگستری و پست و تلگراف هم، به جناح چپ این جریان اختصاص یافته بودند؛ سوء قصد به لنین در ماه اوت سال ۱۹۱۸- که تا این مقطع بدون محافظ در مجامع عمومی ظاهر میگشت-، از سوی فردی وابسته به جناح راست همین جریان صورت گرفت. لنین، در اثر عواقب ناشی از این سوءقصد، در ژانویه سال ۱۹۲۴ درگذشت.

[۱۷] "جریانها" در اینجا، شامل گروهها و سازمانهای سیاسی خارج از کشوری، یا محافل سیاسی و صنفی کوچک غیررژیمی و یا ضد رژیمی در داخل میگرددند.

[۱۸] "جنبشهای خود انگیخته هونان"، به سال ۱۹۲۷ و پس از شروع جنگ صلیبی ضدکمونیستی دولت جدید چین، تحت رهبری ژنرال "چیان کای چک"، مربوط است. حزب کمونیست در این مقطع، قادر شد، شورشهای وسیع دهقانی را در این ایالت رهبری کند. مائو تسه تونگ در مقاله ای در همین زمینه، به بررسی اهمیت این مبارزات خود انگیخته میپردازد. مائو تسه دون خود در منطقه ای روستایی در همین ایالت متولد شده بود.

[۱۹] در اینجا جمله و یا عبارتی غایب است. به احتمال زیاد، ناشی از چاپ و یا بازتایپ آن توسط منبعی است، که برای بازنویسی در اینجا هم مورد استناد قرار گرفته است. جمله ماقبل آن، با فعل "کشیده میشوند"، به انتها میرسد. جمله ناقص بعدی چنین است: درک جمله این گروهها "می میرند تا مبادا کشته شوند". سپس جمله کامل بعدی که با "به عبارت دیگر ..." شروع میشود. بازنویس با توجه به بحث نویسنده و همچنین روح مطلب، این جمله قطع شده و ناقص را به ترتیب بالا، بازسازی میکند.

اصل جمله بدون اطمینان از تعلق آن به نویسنده:

درک جمله این گروهها "می میرند تا مبادا کشته شوند". بدون رابطه دستوری کامل با جمله قبل و بعد از آن.

بازسازی جمله توسط بازنویس، و در ارتباط مفهومی و دستوری با جملات قبلی و بعدی:

جمله "می میرند تا مبادا کشته شوند"، بیان مناسبی برای درک سرنوشت این جریان است.

[۲۰] در این قسمت متن، یک بهم ریختگی و حذف شده گی وجود دارد، که بدون شک از تایپ های بعدی، احتمالاً از آخرین تایپ، ناشی شده است. اصل متن ناقص بالا در نشانی زیر می آید:

در صفحه ۱۳، پاراگراف اول در نشانی بالا، که با جمله: در حال حاضر با توجه به تجاربی ... ، شروع میشود. در این محل، جمله پنجم، بترتیب زیر شروع شده، و به پایان رسیده است:

در اینجا هنوز اپورتونیستهای افراطی که اساساً گذار مسالمت آمیز به حاکمیت طبقه کارگر است و به همین دلیل با غرور اعلام میکنند که به مسالمت آمیز در ایران وجود دارد. حزب توده رسماً معتقد است ...

بازنویس با توجه به مجموعه بحث و سبک نگارش نویسنده، بهم ریختگی و حذف شده گی بالا را، به شکل زیر اصلاح میکند:

در اینجا هنوز اپورتونیستهای افراطی، که اساساً معتقدند، امکان گذار مسالمت آمیز به سوسیالیسم در ایران وجود دارد، در برخورد به رژیم حاکم، تقابل نظامی را کاملاً رد نمیکند. حزب توده رسماً معتقد است ...

[۲۱] براساس توصیف نویسنده، حزب توده از یک طرف بر احتمال یک برخورد نظامی در انتهای مبارزه سیاسی با رژیم پهلوی اشاره میکند، از سوی دیگر اما، از تبلیغ قیام مسلحانه خودداری میکند. ظاهراً باید "برخورد نظامی" آن را به دخالت بخشی از ارتش، و یا حتی کودتای نظامی در حمایت از مبارزات سیاسی مردم، تفسیر کرد.

بازنویسی و تنظیم جدید: اکبر تک دهقان www.bizhan-jazani.blogspot.de

خواننده گرامی!

آیا بازنویسی و اصلاح غلط‌های چاپی، توضیحات بیشتر، تنظیم جدید و انتشار اینترنتی، بمنظور مطالعه وسیع‌تر آثار بیژن جزنی را، مفید تشخیص می‌دهید؟

آیا دارای امکانات شخصی و یا عمومی بمنظور حمایت مالی از این فعالیت، به این وسیله، کمک به افزایش حجم و کیفیت آن هستید؟ در این صورت، نظر و تمایل خود را به نشانی زیر اطلاع دهید.

در صورت درخواست، نام حمایت‌کننده مالی، میتواند از طریق وبسایت "بیژن جزنی" و یا "جمهوری شورایی" اعلام گردد

Pouyane50@yahoo.de